

احمد حسن

درد عشق

لیلی مهدی

آوای مهدیس

۱۳۹۵

سرشناسه: عبدلی، لیلا، ۱۳۵۶
عنوان و نام پدیدآور: دُرد عشق / نویسنده [لیلی عبدلی؛ ویراستار:
لعیا شجاع زینکانلو].

مشخصات نشر: تهران، آوای مهدیس، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۷۵۲ ص ۱۴/۵ در ۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۷۳۹۹ - ۲۷ - ۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۴ ۳۲۵ ب / PIR ۸۳۵۴
رده بندی دهکده: ۳/۲۲ فا ۸
شماره کتابخانه ملی: ۳۹۰۲۹۵

دُرد عشق

ناشر: انتشارات آوای مهدیس
نویسنده: لیلی عبدلی
ویراستار: لعیا شجاع زینکانلو
طراح جلد: محمد حمید اسماعیل پور
تیراژ: ۵۰۰
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۵
قیمت: ۴۱۰۰۰ تومان
بخش مهدیس: تهران - خ انقلاب - خ فخر رازی - خ ژاندارمری شرقی -
پ ۶۳ واحد ۲ تلفن: ۸ - ۶۶۴۷۶۵۷۶ همراه: ۰۹۱۲۱۰۰۹۵۲۰

بی‌گمان، شهرت حافظ تا حدود بسیار، مدیون و مرهون ارتباط درونی او با خوانندگان شعرش و همزاد پنداری عمیقی ست که در این ابیات مختصر بجا مانده از او چشم می‌خورد. اما بی‌گمان برجسته‌ترین خصوصیت حافظ، ایهام جنش است.

تا به آنجا که، بسیاری از حافظ‌شناسان، معتقدند که هیچ‌گاه با خواندن بیتی، در وهله اول نمی‌توان حس آن را دریافت، و البته بسیار محتمل است که بیتی، سال‌های سال رفته از پس قرون، اشتباه فهمیده شود و بالطبع اشتباه خوانده شود و حافظ بیشتر حداد ابیات از این دست را داراست. یکی از این ابیات، بیت آغازین غزل مشهور "مپرس" است.

در وهله اول، همه کس "درد عشق" را تصور می‌کند و بیت، به گونه‌ای ترجمان‌گزیزانه و مظلوم‌نمایانه به نظر می‌رسد. اما با ژرف نگری بیشتر، در می‌یابیم که حال و احوال کلی غزل مورد بحث، به هیئت بی‌ظلم و بی‌بهاوات از ناله و افغان از درد و رنج هجران نیست، بلکه غرور و افتخار و باهات از قرار گرفتن در طریق عشق، و مستی از باده ناب تلخ سُکرانِ مردافکن عشق است، که هر کس، البته لایق آن نیست.

عشق کار نازکان نرم نیست عشق کار پهلوان است ای پسر

و هر خام ره نرفته‌ای ذوق آن را در نمی‌یابد و تلخی آن را بر نمی‌تابد و تحمل نمی‌تواند کرد و اساساً دُرُ دکشی، پختگی و جافتادگی بسیار می‌طلبد.

آنها که بضاعتی دارند و می‌توانند که حساب می‌فروش را کنار جام بگذارند، رواق صاف می‌را سر می‌کشند و دُرد تلخ و سنگین انتهای جام را نمی‌آشامند و پس از ترک میخانه، این ته مانده جام، نصیب کهنه میخواران بی‌چیز و خرابی می‌شود که تلخ یا شیرین، لاجرم سر می‌کشند و آتش درون را به این چاره ی ناچار، آبی می‌زنند.

ساقی، نیم ساق من گر همه دُرد می‌دهد کیست که تن چو جام می، جمله دهن نمی‌کند
پیر پارس با منتهای استادی و ظرافتی که هم از او انتظار می‌رود، ایهام‌سازانه از صفت کشیده‌ام استفاده می‌کند که مشترک است در "درد کشیدن" و "درد کشیدن" او استادانه و عامدانه، صنعت بسیار در عبارت می‌کند و چون همیشه، شرف را بر عهده ما می‌نهد.

دوستان در پرده می‌ویم، حق گفته خواهد شد به دستان نیز هم
و با این مکر و دستان، درد بوشی می‌کند و تردستی و چشم‌بندی می‌نماید و هنرمندانه و ظریفانه، مرد خیال را به تیشه سخن، جان می‌بخشد و جان مشتاقان را مست از صاف، بی‌خوار عشق می‌کند.

اصولاً دُرد همیشه با کشیدن می‌آید و "دردی کشیدن" و "درد کشیدن" رایج و رواج است. چنانکه گفته‌اند: "با دُرد کشان هر که در انداد، برفتاد" یا: "حافظم در مجلسی دُردی کشم در محفلی" و چنین است "درد" و صاف تو را حکم نیست خوش درکش" و بسیار نمونه‌های دیگر از این دست.

اکنون ادامه غزل را با این دید و به این نظر می‌خوانیم که پیر پارس، ما را از خاصان خود می‌داند و شرحی از دیدار با معشوق و آنچه در روز وصال، میان او و دلدارش گذشته را برای ما بازگو می‌نماید؛ صد البته با فخر و مباحثات از این مورد لطف معشوق ازلی بودن و بیان حال عاشقی به وصال رسیده و سرمست باده وصل و دور از غم هجران و ایمن از جور رقیبان...

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس زهر هجری کشیده‌ام که می‌پرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار دلبری برگزیده‌ام که می‌پرس

می رود اب دیده ام که مهرس	ان چنان در هوای حاد درش
سخنانی شنیده ام که مهرس	من به گوش خود از دهانش دوش
لب لعلی گزیده ام که مهرس	سوی من لب چه می گزی که مگوی
به مقامی رسیده ام که مهرس	همچو حافظ غریب در ره عشق

همان گونه که از بیت بیت این غزل می توان دریافت، در زمان سروده شدن این غزل، غم و غصه رخت بر بسته و شب هجر به سر آمده و روزگار وصل فرارسیده است. هر بیت این غزل، گویای حالی از احوال ایام وصال بوده و هر مصرع آن، بیانگر شادی عاشقی سرمست باده دیدار معشوق است. اما در بیشتر نُسخ، بیت دیگری نیز وجود دارد که:

بیت و در کلبه گدایی خویش رنج هایی کشیده ام که مهرس
در این بیت، سخن از رنج هجرانی یعقوب وار، در کلبه احزان و تلخکامی های اراق از یوسف مقصود است.
از آنجا که در بعضی نسخ دیوان خواجه، این بیت نیست و چنانکه خود او می فرماید:

حکایت شب هجران فرو گذاشته به شکر آن که برفا کند پرده روز وصال
بنده هم تصور نمی کنم که این بیت، متعلق به این غزل باشد و به احتمال بسیار، یا از غزل دیگری وارد شد، و یا اصلاً متعلق به حافظ نیست. زیرا در مقام وصل، سخن از هجران گفتن و یاد سخن های شب فراق کردن، از کاردانی پخته چون حافظ بعید می نماید و به یک خارجی معنایی که ویژگی بارز غزل پیرپارس می باشد، لطمه میزند.
مولوی نیز میگوید:

نامه بیرون کرد و پیش یار خواند	آن یکی را یار پیش خود نشاند
زاری و مسکینی و بس لایه ها	بیت ها در نامه و مدح و ثنا
گاه وصل این عمر ضایع کردندست	گفت معشوق این اگر بهر منست
نیست این باری نشان عاشقان	من به پشت حاضر و تو نامه خوان

(مثنوی معنوی، دفتر سوم)

باری با این همه می‌توان تصور کرد عاشقی را که، شراب عشق نوشیده
و زهر هجر چشیده و در جهان گشته و دلبر برگزیده‌ای یافته و اشک‌ها در
پای او ریخته و محرم رازش بوده و لب معشوق را گزیده و به مقامی در
عشق رسیده که گفتنی نیست، یادی هم از رنج‌هایی که در کلبه احزان بر او
رفته، نکند. اما در هر صورت و به هر شکل، "درد عشق" را بیش از "درد
عشق" پیش از آن می‌توان تصور کرد و این مهر تأیید دیگری بر استادی
بی‌چون و چراست. آن غیب و کارنامه حیرت‌انگیز پیچیدگی‌های رند شوریده
سر شیرازی می‌زنند.

محمد حمید اسماعیل پور

بهار 94